

## ستاره بلعیده شده

قسمت: ۱۱

مترجم: درسا

ویراستار: فرناز

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST  
ORDER OF REBEL RAVENS

استاد ارشد خندید. «اوه آقای جیانگ خیلی مطمئن به نظر می‌رسه!» اما در عین حال داشت با جدیت به لو فنگ نگاه می‌کرد، در واقع همه اونجا داشتن لو فنگ رو با کنجکاوای نگاه می‌کردن و منتظر بودن ببینن قراره چیکار بکنه.

لو فنگ جلوی دستگاه ایستاد. از کمرش به عنوان مرکز آزاد کردن انرژی استفاده کرد و به نرمی چرخوندش و در صدم ثانیه مقدار زیادی انرژی به بازوش منتقل شد و مشتش مثل تیر رها شده از چله ی کمان، از توی گارد پرتاب شد. با برخورد مشتش به منحنی دستگاه، دستگاه صدای «پنگ!» داد.

لو فنگ که از مشتتی که زده بود راضی بود با خودش فکر کرد: «احساس خوبی دارم. همه ی قدرتم رو تونستم به مشتتم منتقل کنم.» و به صفحه نمایش نگاه کرد؛  
۱۱۰۱ کیلوگرم

«واو کارش درسته.»

«خوب بود...»

تعداد زیادی از مبارزان شروع به تحسین لو فنگ کردن. استاد ارشد ووتانگ چوونش رو مالید و سرش رو تگون داد. «بد نبود مرد جوان ولی حواست باشه که \*چاکراه "شی" رو از دست ندی. اگه یه نفر بخواد موقع مشت زدن به هر قیمتی مشت قوی تری بزنه، مرکز چاکراه "شی" رو از دست میده و درسته که قدرت بیشتری به دستاش منتقل می‌کنه؛ اما باید یادت بمونه که جلوی هیولاها از دست دادن چاکراه "شی" خودکشی محسوب می‌شه. ولی به هر حال... خوب بود مرد جوون... خوب بود.»

استاد جیانگ نیان خندید. «مهارتای این پسر تو مبارزه حرف نداره، اون به راحتی سه تا از اعضای نخبه رو که از لحاظ قدرت و سرعت تقریباً باهش تو یه سطح بودن رو شکست داد!»

لو فنگ بعد از شنیدن این تعریفا داشت بال در می‌آورد.

لو فنگ از بعد از اون دوتا کمایی که تو بچگی تجربه کرده بود که باعث افزایش سرعت و قدرتش شده بودن برنامه داشت که بهترین مبارز جهان بشه و یه مبارز خوب به تکنیکای مبارزه ی سطح بالا احتیاج داشت، با اینکه اوایل نوجوونیش تو دوجو عضو نشده بود ولی از همون موقع خودش رو توی مطالعه راجب هنرای رزمی غرق کرده بود، تو خونه به صورت خودآموز تمرین می‌کرد تا تجربه به دست بیاره و قوی تر بشه. وهمه ی اینا باعث شده بودن تکنیک های مبارزه ی قوی و اصولی ای برای خودش جمع کنه.

استاد ارشد داد زد: «به هر حال قبول شدی مرد جوون.» و دوباره به طور تصادفی یکی از آی دی ها رو جلوی دستگاهش گرفت و خوند: «بعدی... بای یانگ.»

لو فنگ به قسمتی که آزمون دهنده ها نشسته بودن رفت.

یانگ وو خندید. «عالی بود کله پوک!» و لو فنگ لبخند زد.

\*\*\*

در طی چند دقیقه ی بعد همه ی هشت نفر آزمون قدرت رو داده بودن و فقط یکیشون قبول نشده بود که قدرت مشتش ۸۹۲ کیلوگرم بود و با فاصله ی کمی از نمره ی لازم رد شده بود. اینجوری برای آزمون سرعت فقط هفت نفری باقی مونده بودن.

استاد ارشد ووتانگ به سمت دستگاہ سنجش سرعت رفت و روشنش کرد، دستگاہ صدای کلیک مانندی داد.

«یکی یکی به ترتیب معکوس چیزی که برای آزمون قدرت خوندم بیان برای آمون سرعت.»

یانگ وو آخرین کسی بود که برای آزمون قدرت رفت. پس طبق چیزی که استاد ارشد گفته بود باید به عنوان اولین نفر برای آزمون سرعت قدم جلو می‌داشت. یانگ وو نفس عمیقی کشید. اون حدوداً ده بار این آزمون رو داده بود و هر بار تو قسمت سرعت رد شده بود.

لو فنگ زد رو شونه ش. «برادر یانگ از پشش برمیای...»

یانگ وو نفسش رو بیرون داد. «فقط تماشا کن!» و سمت پیست رفت.

استاد جیانگ نیان با اخم نگاه می‌کرد، چون با اینکه یانگ وو هم از منطقه ی ژی آن بود ولی تا حالا بارها آزمون سرعت رو رد شده بود.

یانگ وو پاش رو روی محل شروع آزمون گذاشت و شروع به دویدن کرد. خیلی زود سرعتش به بیشترین حد خودش رسید؛ رگ های صورت زخمیش برجسته شده بودن و دندون هاش روی هم فشرده می‌شدن. وقتی آزمون رو تموم کرد صدای زوزه مانند آرومی از حلقش بیرون اومد.

یانگ وو ایستاد. «این دفعه دیگه قبول شدم.»

با برگردوندن سرش لو فنگ رو دید که با خوشحالی انگشت شستش رو براش بالا برده. جووری نفس راحتی کشید که انگار همون موقع پاش به بهشت باز شده.

«هاهاها یانگ وو امروز روز شانسته! این دفعه بالاخره قبول شدی!» استاد جیانگ نیان با آسودگی خندید.

یانگ نگاه صفحه نمایش دستگاه سرعت سنج کرد؛ ۲۵,۱

یانگ وو خندید. «اوه نزدیک بود!»

لب مرزی قبول شده بود. اگه فقط یکم بد شانسی آورده بود نمی‌تونست سرعتش رو به ۲۵ متر بر ثانیه برسونه و برای هزارمین بار رد می‌شد!

استاد ارشد لبخند زد. «قبول شدی... بعدی!»

همه یکی یکی آزمون دادن و از اونجایی که لو فنگ به عنوان نفر دوم برای آزمون قدرت رفته بود پس به عنوان نفر یکی مونده به آخر باید برای به رخ کشیدن سرعتش می‌رفت.

نوبت لو فنگ داشت نزدیک می‌شد.

استاد ارشد فریاد زد: «لو فنگ.»

یانگ وو به فنگ انگیزه داد: «بهترینت رو نشونشون بده کله پوک! می‌خوام آزمون مسابقه ی مبارزان رو با هم دیگه بدیم. روت حساب می‌کنم.»

لو فنگ لبخند زد و سرش رو تکون داد. پاش رو روی پیست گذاشت و با تنظیم کردن ریتم تنفسش، دوتا پرش سبک امتحانی زد.

ووش

به محض اینکه آزمون رو شروع کرد سرعتش مثل پلنگی شد که هیچ رقیبی به پاش نمی‌رسه. سرعتش انقدر زیاد بود که وقتی رد می‌شد جریان هوا به طرز قابل توجهی متلاطم می‌شد و وقتی که از بخش پایانی عبور کرد، همگی فقط با استفاده از چشم‌ماشون و بدون توجه به عدد روی دستگاه می‌دونستن که سرعتش با اختلاف زیادی بالاتر از سرعت آزمون دهندگان قبلی بود.

«فک کنم بدن بودم.»

لو فنگ سرش رو برگردوند و یانگ وو رو دید که با بهت هر دوتا انگشت شستش رو بالا برده و حتی استاد ارشد ووتانگ و استاد یانگ نیان سرشون رو به نشونه ی تایید تکون می‌دادن.

لو فنگ به صفحه نمایش سرعت سنج نگاه کرد؛ ۲۸٫۶

استاد ارشد با خوشحالی سرش رو تگون داد. «سرعتت خیلی خوبه! در واقع خیلی بیشتر از حد لازم برای قبول شدن این آزمون... و آخرین نفر، تانگ گوان.»

\*\*\*

تو آزمون قدرت یه نفر از دور خارج شده بود و تو آزمون سرعت هم دو نفر و حالا فقط ۵ نفر برای آزمون سوم یعنی سرعت عکس العمل باقی مونده بودن .

«پشت من بیاین.»

استاد ارشد گروه مبارزان و ۵ تا آزمون دهنده ی باقی مونده رو به سمت اتاق آزمون «سرعت عکس العمل» که به سالن تمرین وصل بود و دقیقا کنارش قرار داشت برد.

اون اتاق حدود ۱۰۰ پینگ بود و در مقابل سالن تمرین چند هزار پینگی خیلی کوچیک به نظر می‌رسید. کف اتاق دستگاه بزرگ و به نظر ارزشمندی قرار داشت و جلوی اون وسیله ای شبیه به یه تفنگ گاتلینگ ۶ لوله ای قرار داشت (مسلسل گاتلینگ عبارته از چندتا لوله ی تفنگ به هم پیوسته که یکی پشت سرهم گلوله پرتاب می‌کنن). ولی تعداد زیاد سوراخ های روی دستگاه نشون می‌داد که تعداد لوله هاش خیلی بیشتر از یه تفنگ گاتلینگه.

استاد ارشد اعلام کرد: «اولین نفر... ووتانگ.»

مرد ریشو بلافاصله جلوی دستگاه ایستاد. در واقع وسط دایره ای به قطر ۳,۶ متر!

کلینگ

دستگاه روشن شد، نور قرمز تیزی شروع به پخش شدن کرد و کل محیط دایره ای شکل رو قورت داد<sup>۱</sup>. و جووری بود که انگار فرد ایستاده وسط دایره توسط پرده های قرمزی احاطه شده.

---

<sup>۱</sup>یه دایره تصور کنین که دور تا دورش کاغذ تلقی قرمز کشیدن

«خواست باشه که از دایره خارج نشی، چون همین که پات رو از دایره بیرون بزاری این مرحله رو می‌بازی و اگه بدنت به نور قرمزیا گلوله‌ها برخورد کنه امتیاز از دست می‌دی.» استاد ارشد بعد از زدن این حرفها سمت دستگاه رفت و با فشار دادن چندتا دکمه میزان نیرو رو تنظیم کرد. کمترین میزان نیرو برای افراد مقدماتی بود و بیشترینش برای مبارزای رتبه دار.

استاد ارشد دکمه ی قرمزی رو فشار داد و داد زد: «شروع کن!»

لوله ی اصلی دستگاه شروع کرد به چرخیدن و تمام لوله های وسیله شروع به پرت کردن گلوله های قرمز کردن. بعضیاشون سریع پرتاب می‌شدن و بعضیاشون کند و حتی مسیر بعضی هاشون ثابت نبود، داخل دایره خیلی شلوغ پلوغ و درهم بود. مرد ریشو به جلو زل زده بود و دایم به چپ و راست جاخالی می‌داد.

پو پو

مرد ریشو دو بار پشت هم با گلوله های قرمز برخورد کرد، اگرچه که این گلوله ها از کایوچو بودن و به فرد آسیبی نمی‌زدن.

زمان خیلی کند می‌گذشت و مرد ریشو همچنان در تلاش بود که از گلوله ها جا خالی بده.

بعد از یه دقیقه استاد با فشار دادن دکمه ای دستگاه رو بلافاصله خاموش کرد و اطلاعات آزمون تکمیل شده روی صفحه نمایشی که وسط دستگاه قرار داشت نقش بست.

«تو ۶۰ ثانیه ۵۷ تا برخورد با گلوله ها و دو تا برخورد به نورای اطراف دایره داشتی... رد شدی.» استاد ارشد بعد از گفتن این حرفا آی‌دی مرد رو بهش پس داد.

مرد ریشو در حالی دندوناش رو به هم فشار می‌داد و سرش رو تکون می‌داد از دایره خارج شد. «گوه توش خیلی نزدیک بودم!»

استاد ارشد اعلام کرد: «بعدی.. لو فنگ.»

لو فنگ بعد از اینکه مشتش رو زد به مشت یانگ وو وارد دایره شد.

وقتی جلوی دستگاه ایستاد نفس عمیقی کشید. اون قبل از اینکه وارد دوجو بشه دائم تو خونه تمرین می‌کرد و توی این جور بازی های جا خالی دادن خیلی خوب می‌درخشید.

فنگ با خودش فکر کرد؛ «قبل از امتحانای دبیرستان حدود پنجاه باری تو ۶۰ ثانیه با گلوله ها برخورد می‌کردم. پس حالا که آمادگی بدنیم زیاد شده قبول شدن این یکی هم نباید زیاد سخت باشه.»

استاد ارشد دوباره حرفای قبلیش رو تکرار کرد.

«هر چی که شد از دایره نباید بیرون بیای، چون بالافاصله این مرحله رو از دست میدی و حواست باشه اگه به نورای قرمز یا گلوله ها برخورد کنی هم امتیاز از دست میدی.»

بعد از تموم کردن حرفش دکمه رو فشار داد.

لوله های دستگاه شروع به چرخیدن کردن و دوباره پرتاب گلوله های قرمز شروع شد.

«هووم...»

لو فنگ به جلو زل زد و خیلی سریع همه حرکتا رو تو ذهنش پردازش کرد. حتی با وجود اینکه مثل یه گربه سریع گلوله ها رو جا خالی می‌داد، بعضیاشون خیلی سریع بودن و با سماجت راهشون رو مستقیم به بدن لوفنگ پیدا می‌کردن.



وقتی فنگ داشت آزمون می داد تعداد زیادی از مبارزا شروع به پیچ کردن.

«این پسره واقعا حرفه ایه، سرعت عکس العملش خیلی بالاس...»

«آره لعنتی جدا سریعه. می شه گفت پایه ی قوی ای هم داره.»

«نگاه پاهاش کن! درست مثل پنجه ی گربه ان... اصن تعادلش رو از دست نمیده.

بخاطر همین می تونه انقد ماهرانه جهت حرکتش رو تغییر بده.»

«اون باید نابغه باشه یا حداقل واسه ده سال مثل سگ تمرین کرده باشه که به

چنین مهارتی رسیده. وگرنه رسیدن به چنین مهارتی غیر ممکنه!»

تموم مبارزا دهنشون باز مونده بود.

ویژگی های بدنی و تناسب اندام می تونه به ژنتیک فرد ربط داشته باشه رو بهش به

ارث رسیده باشه، ولی چنین مهارتی فقط می تونست با تجربه به چنگ اومده باشه.

اندام مناسب لزوما عملکرد خوب رو به دنبال نمیاره...

تیک

بعد از فشرده شدن دکمه دستگاه خاموش شد و دوباره صفحه ای از اطلاعات روی

نمایشگر دستگاه ظاهر شد.

استاد ارشد لبخند زد. «در ۶۰ ثانیه ۲۸ برخورد با گلوله ها و ۰ برخورد با نور قرمز.

فوق العاده است... خوبه پسر جون واقعا کارت درسته... بهت تبریک میگم! بعد از

اینکه کارهای اداریش انجام بشه تو رسما یه مبارزمحتمل محسوب می شی!»

بعد از امتحان یه گواهی رسمی و گزارشی از عملکرد فرد به آژانس اطلاعات

شهروندی فرستاده می شه و این پروسه هفت روزی طول می کشه.

لو فنگ دست راستشو مشت کرد «بالاخره موفق شدم!»

استاد جیانگ نیان لبخند زد.

«لو فنگ یکم اگوست مسابقه ی مبارزانه، کله ی سحر پاشو بیا سالن دوجو تا همراه  
یه راهنما و بقیه ی مبارزای محتمل بری شکار هیولاهای و اگه از این یکی هم سربلند  
بیرون بیای رسماً یه مبارز می شی.»

-پایان فصل یازدهم.

\* توضیح: ما کلاً ۷ تا چاکراه (مرکز انرژی) داریم که یکیش تو قلبه و منبع انرژی  
حیاته. منظور یارو این بوده که وقتی می خوای مشت بزنی انرژی این چاکراه رو نذار  
رو مشت.

-علاوه بر این بهتره بدونید مشت از توی گاردی رها می شه که بخش اعظم صورت و  
کمی از سینه رو پوشش میده. شما برای مشت زدن باید به سمت مخالف کمی  
بچرخید و مشت رو با نیرو از توی گارد به جلو پرت کنید. برای این کار باید از  
ماهیچه های ناحیه ی سینه هم کمک بگیرید؛ البته که تمرکز اصلی نباید از ماهیچه  
های سینه تامین بشه و باید بیشتر روی ماهیچه ی دوزنقه ای شانه و بازو هاتون  
حساب کنید. برای همین فشار زیادی به ماهیچه های ناحیه ی سینه می تونه باعث  
گرفتگی فوریشون بشه و شمارو از زدن مشت های بعدی باز داره و درد شدیدی به  
همراه بیاره. امیدوارم توضیحات اضافی به فهم بهترتون کمک کرده باشه \*\_ (\*